

پژوهشهای دستوری

۲

حروف ربط

بکوشش

دکتر خلیل خطیب زهنر

استاد دانشکده ادبیات تهران



بها ۳۰ ریال

۶۹۱۴۶ ۱

پژوهشهای دستوری

۲



کتابخانه ملی ایران

حروف ربط

بکوشش

دکتر خلیل خطیب میر

استاد دانشکده ادبیات تهران

پیشگفتار

زبان شیرین و توانای پارسی که پاسدار فرهنگ باستانی ماست، از پرورده‌ترین و پیشرفته‌ترین زبانهای جهانست و جای آن دارد که بررسی زبانان گیتی دستور این زبان کهن را که بسی از آثار اندیشه‌مندان و فرزنانگان جهان در کالبد و اژه‌های خوش آهنگ آن صورت‌پذیر گشته و در پناه قواعد استوارش از گزند روزگار جاودانه برکنار مانده است، نیک بیاموزند تا بتوانند دامن‌جان را از گوهرهای ارزنده و زیبائی که در دریای سخن گویندگان و نویسندگان پارسی‌گوی فراوانست، پرکنند.

نگارنده چندین سال است که پژوهش در دستور زبان فارسی را آغاز کرده و دل باین دریای ناپیدا کران زده است و بساندازه توان خویش دست و پائی میزند، شاید که روزی رخت بساحل مراد کشد و اگر هم این آرزو دست ندهد، کمینه آنکه گامی فراتر خواهد نهاد و راه را بپویندگان آینده نشان خواهد داد.

گرچه نتوان خورد طوفان سحاب

کی توان کردن بترك خورد آب

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم بقدر تشنگی باید چشید

امید آنکه دانشجویان جوان که توانائی و فرصت بیشتری دارند
و مایه امید و چشم و چراغ میهن گرامی ما بشمار میروند، در این راه
بجد بکوشند و کار تدوین دستور کامل زبان شیرین پارسی را پایان برند.

تهران- خلیل حطیب رهبر
اسفند ماه ۱۳۴۹ خورشیدی

حرفهای پیوند

یا

حروف ربط

تعریف حرف پیوندواژه ایست که دو کلمه یا دو ترکیب یا دو گروه مرکب از چند کلمه یا دو جمله را بهم ربط دهد، اینک چند مثال:

۱- ربط دو کلمه یا چند کلمه :

من نبودم بی دل و یار این چنین

هم دلی هم یار غاری داشتم

ص ۳۰۸ دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی

۲- ترکیب وصفی و اضافی :

با لشکر زمانه و با تیغ تیز دهر

دین و خرد بست سپاه و سپر مرا

ص ۶ دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

۳- گروه مرکب از چند کلمه :
گفتم: این از کرم اخلاق بزرگان بدیع است، (روی از مصاحبت مسکینان نافتن) و (فایده و برکت دریغ داشتن).

ص ۱۴۸ گلستان سعدی، بکوشش نگارنده

۴- دو جمله :

حسود از نعمت حق بخیل است و بی گناه را دشمن می دارد.
ص ۵۷۳ گلستان سعدی، بکوشش نگارنده

(ربط دو جمله مستقل)

نبود نقش دو عالم که نقش الفت بود

زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

ص ۱۳ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

(ربط جمله اصلی به جمله تابع)

در این گفتار درباره حروف پیوند از دو جهت بحث می کنیم:

الف - ساختمان ب - عمل و معنی

الف - ساختمان حروف پیوند

۱- حرف پیوند ساده :

حرف پیوند ساده آنست که يك کلمه باشد، حروف پیوند ساده در

فارسی عبارتست از:

اگر - اما - امّا - اِبرا - با - باز - بل - بیک - تا - چون (چو) -

چه - که لکن (لیک، لیکن) - مگر - نیز - نه - و - هم - یا

۲- حرف پیوند مرکب:

حرف پیوند مرکب از ترکیب حرف اضافه و ربط یا تنها از حروف ربط ساخته می شود. مهمترین حرفهای پیوند مرکب گونه نخستین عبارتست از:

ازیرا - ازیراکه (ازیراک) - الا که - بنیز - بی ... که - جز که -
زیرا - زیراکه (زیراک) - زیرا .. که - مگر که

پیوندهای مرکب گونه دوم عبارتست از:

اگرچه (ارچه) - اگر... اگر - اگر.... و - اگر... چه - اگر
چه که - ایراکه (ایراک) - که نه - نه... نه - نه... و نه - و چه که - و گر -
ولکن (ولیکن، ولیک، ولی) - ولیکن که - و یا - هم... هم - هم...
و هم - همچون - همچونکه - یا... و یا.

۳- شبه حرف پیوند (ربط)

شبه حرف پیوند بیشتر ترکیبی است از حروف اضافه و حرف ربط با کلماتی دیگر از قبیل: ضمیر اشاره یا اسم یا قید و غیره؛ شبه پیوند نیز مانند حرف پیوند ساده دوجمله را بهم می پیوندد، شبه پیوندهای مهم عبارتست از:

آنچنانچون - آندم که - آنزمان که - آنگاه.. که - آنکه که - آنکه..
که - آنوقت که - آنوقت... که - ارایدون کجا - ارایدونک - ارزانکه - از آن
پس که - از آن پیش که - از آن سپس که - از آنجا که - از آن جهت که

از آنچه (از آنچه) - از اندمی که - از آن زمان که - از آن قبل که - از آن کردار که - از آن که - از آن ... که - از آنگاه که - از ایدر که - از برای آنکه - از بس که - از بهر آنکه (از بهر آنک) - از پی آنکه - اکنون که - اگر چنانکه - اگر چند - اگر زانکه - ایدون که - با آنکه - بحکم آنکه - بدانسان که - بدان سبب که - بسبب آنکه - باز آنکه (باز آنک) - بدانچه - بر آنچه - بر انسان که - بر آنکه - برای آنکه - بطریق که - بعد از آنکه - بعد ما که - بی آنچه - بی آنکه (بی آنک) - بی از آنکه - پس از آنکه - پیش از آنکه - پیش تا - پیشتر از آنکه - تا آنکه - تا بجائی که - جائی که - جهت آنکه - چرا که - چنانچون - چنانچون ... چو - چنانچه - چنانکه - چنان ... که - چنان هم کجا - چنان هم که - چند آنکه (چند آنک) - چندان ... که - چنین که - در آن زمان که - در جمله - در حالتی که - راست که - زان پیشتر که - ز پیش آنکه - ز آنرو که - ز انسان که - زانکه - زانگه که - سپس آنکه - فی الجمله - قبل ما که - گراید و نکه - مادام که - مگر آنکه - نخستین که - وانگه - وقتی که - هر آنکه - هر آنکه کجا - هر آنکه که - هر کجا - هر کجا - هر چند - هر چند که - هر چند آنکه - هر چه - هر چگونه که - هر چون که - هر گاه که (هر گاه که) - همان گاه که - همچنانکه - همچنان ... ایدون که - همچنانچون - همچنین - امیدون - امیدون که - هنوز ... که - یعنی که .

یادآوری (۱):

برخی فعلها مانند: خواهی... خواهی و مخفف آن (خواه ...

خواه - خواه ... خواه) - یعنی ... در پیوستن جمله‌ها یا کلمات گاه‌نقش حرف پیوند را بر عهده دارد و در این حال شبه‌حرف پیوند شمرده می‌شود.

یادآوری (۲):

برخی قیده‌ها از قبیل: آنگاه - باری - پس - سپس - چند - دگر کجا- هنوز ... در ربط جمله‌ها مانند حرف پیوند عمل می‌کند، در این صورت شبه‌حرف پیوند محسوب می‌شود.

یادآوری (۳):

اگر شبه‌حرف پیوند علاوه بر ربط دو جمله، حالت قید یا متمم قیدی داشته باشد آنرا « شبه پیوند قیدی » توان نامید مانند «چندانکه» در این بیت حافظ:

چندانکه گفتم غم با طیبیان درمان نکردند مسکین غریبان
در این حالت شبه‌پیوند قیدی با جمله تابعی که پس از آن آورده می‌شود. مؤول بقید است برای جمله اصلی.

مهمترین شبه‌پیوندهای قیدی عبارتست از:

آندم که - آنزمان که - آنگاه ... که - آنکه که - آنکه .. که - آنوقت که - آنوقت ... که - از آن پس که - از آن پیش که - از آن سپس که - از آندمی که - از آنزمان که - از آنگاه که - از پس که - اکنون که - بعد از آنکه - بعدما که - پس از آنکه - پیش از آنکه - پیش‌تا - پیش‌ترزانکه پیش‌که - تابجائی که - چندانکه - چندان ... که - در آن زمان که

در حالتی که - راست که - زان پیشتر که - زپیش آنکه - زانگه که -
 سپس آنکه - قبل ما که - مادام که - نخستین که - وانگه که - وقتی که -
 هر آنکه کجا - هر آنکه که - هر جا - هر کجا - هر چند - هر چند آنکه
 هر چه - هر گاه که (هر گه که) - همان گه که - هنوز... که .

یادآوری (۴):

چه - که - ضمائر موصولی نیز مانند حرف ربط جمله‌ای را که
 برای اسم پیش از ضمائر موصولی بیشتر بتأویل صفت یا متمم می‌رود ،
 بآن اسم می‌پیوندد و از این سبب «چه ، که» را می‌توان ضمیر ربطی خواند
 و جمله‌ای را که پس از این دو ضمیر ربطی می‌آید، جمله‌صله نامید که یکی
 از اقسام جمله‌های تابعی است؛ اینک دو مثال :

برطاوس در اوراق مصاحف دیدم

گفتم این منزلت از قدر تو می‌بینم بیش

گفت خاموش که هر کس ۴۳ جمالی دارد

هر کجا پای نهد دست ندارندش پیش

ص ۲۸۸ گلستان سعدی، بکوش نگارنده

آنچه تو در آینه بینی عیان پیراندرخشت بیندیش از آن

ص ۸۱ دفتر دوم، مثنوی چاپ خاور

ب- تقسیم حروف پیوند از نظر عمل و معنی

حروف پیوند را از نظر نقشی که در پیوستن جمله‌ها و واژه‌ها و

ترکیبها دارد بر دو قسم توان کرد؛ قسم اول: پیوند عطفی، قسم دوم: پیوند تابعی.

قسم اول: پیوند عطفی

تعریف پیوند عطفی: حرف پیوند هر گاه دو جمله مستقل یاد و جمله تابع یاد و جمله اصلی را بهم وصل کند یاد و کلمه یاد و ترکیب یاد و گروه مرکب از چند کلمه را که در جمله یک حالت دارد بهم ربط دهد، حرف عطف یا پیوند عطفی نامیده می شود، اینک چند مثال:

دو جمله مستقل یا بیشتر:

باز مرا بتلطف گرفتند (جمله مستقل) و بزمین آوردند (جمله مستقل).

ص ۶۸ تاریخ سیستان، تصحیح بهار

دو جمله تابع یا بیشتر:

دیگر روز محمود بر نشست و خواجه بزرگ بردست راست او
همی راند که فرستاده باز گشته بود (جمله تابع) و پیش سلطان همی آمد
(جمله تابع)

ص ۸۲ چهارمقاله عروضی، تصحیح دکتر معین

دو جمله اصلی یا بیشتر:

چون فردوسی ایمن شد، ازهری روی بطوس نهاد (جمله اصلی) و
شاهنامه برگرفت (جمله اصلی) و بطبرستان شد (جمله اصلی)

ص ۸۰ چهارمقاله عروضی، تصحیح دکتر ممین

دو یا چند کلمه یا چند ترکیب یا گروه مرکب از چند کلمه:

پرستنده او مه و آفتاب همیدون فلک ز آتش و باد و آب

ص ۹ گر شاسپناه اسدی، تصحیح یغمائی

خمها همه در جوش و خروشند زمستی

و ان می که در آنجاست حقیقت نه مجازست

ص ۲۹ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

برجه ای عاشق بر آور اضطراب

بانگ آب و تشنه و آنگاه خواب

ص ۱۵۸۴ دفتر ۶ مثنوی، چاپ بروخیم

در پیش شاه عرض کدامین جفا کنم

شرح نیازمندی خود با جفای تو

ص ۲۸۲ دیوان حافظ

مهمترین حرفهای پیوند عطفی و شبه پیوندهای عطفی عبارتست از:

آنگاه (آنگه) - اگر - امّا - آما - با - باز (وباز) - بل - بلکه

بيك - پس - تا - چون (چو) - چه - چه... چه - چه... چه - خواهی...

خواهی (خواه... خواهی - خواه... خواه - خواه... خواه - خواه... خواه)

در جمله - دگر - سپس - فی الجمله - که - لکن (لیک) - نیز - و - وانگاه
 (وانگه، وانگهی) - ولیکن - ولیکن که - و نیز - و همچنان - و همچونین -
 و یا - هم - هم ... هم - هم ... و هم - همان - همان ... همان -
 همان ... و همان - همان ... و هم - همچنان - همچنین - میدون - هنوز - یا .
 پیوندهای عطفی بیشتر برای بیان این مقاصد و معانی دوجمله
 یا دو کلمه را بهم می پیوندند و ما اینک در جدولهای زیر بتقسیم آنها از
 نظر معنی و عمل می پردازیم:

معنی و مقصود	پیوندها و شبه پیوندهای عطفی
۱- جمع	با - باز - تا - چو - چه - دگر - که - نیز بنیز - و - هم - همان - همچنان - همچنین - میدون - یا - و یا
۲- وصل و تلخیص	آخر - باری - در جمله - فی الجمله
۳- فوریت و عدم تراخی	و
۴- حال	که - و
۵- استیناف	و
۶- اباحه	یا - و یا - یا ... یا - یا ... و یا
۷- تعخیر	اگر - اما - تا - نه ... نه - نه ... و نه - یا - یا یا - یا ... و یا - و یا و یا
۸- تردد و شك	و - یا

۹ - تسویه	اگر - چه ... چه - خواهی ... خواهی - خواه ... خواهی - خواه ... خواه - خواه ... خوه - هم ... وهم - همان ... همان - همان ... و هم
۱۰ - استدر اك	اما - بيك - لکن (ليك ، ليكن) - وانگه - ولکن (ولی ، وليك) - و - وباز - هنوز
۱۱ - اضراب	بل - بلکه - چه - که
۱۲ - استنباط	پس
۱۳ - ترتيب و تعقيب و ترتيب و تراخي	باز - آنگاه - پس - سپس - وباز

اينك می پردازيم به بيان معنی اصطلاحات و ذکر امثال .

۱- جمع :

مشاركت دادن دویا چند کلمه است دريك حکم یا افزودن دو

جمله است بریکدیگر ، اينك چند مثال :

با : پیوند عطفی بمعنی واو

چو شد سالیان پنج با چار ماه بشد شاه روزی به نخجیر گاه

ص ۲۰۷۱ ، ج ۷ شاهنامه ، چاپ بروخیم

باز : پیوند عطفی بمعنی همچنین

بوستان شد همچو روی دوستان باز روی دوستان چون بوستان

ص ۶۱۹ دیوان مسعود سعد ، تصحیح یاسمی

ثا : پیوند عطفی بمعنی حتی برای عطف دو جمله و یادو کلمه :

ایشان همه چیز بسیم خریدند تا کاه و هیزم

(ص ۳۵۳ تاریخ سیستان، تصحیح بهار)

امرای سیستان را در میان گرفتند و یکی را نگذاشتند که بجهد،

امیر علم را دستگیر کردند و باقی را بکشتند ، تا رکابدار و خربنده جان

نبردند

ص ۳۴۵ راحة الصدور راوندی ، بتصحیح اقبال

چو : حرف ربط بمعنی واو ، همچنین

ز هجرت شده سیصد از روزگار

چو هشتاد و چار از برش برشمار

یعنی سیصد و هشتاد و چهار سال

فردوسی ص ۴۲۲ ج ۱ تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا

تودانی که تارا ج و خون ریختن چو بابی گنه مردم آویختن

مهان سرافراز دارند شوم چه با شهر ایران چه با شهر روم

فردوسی ص ۱۲۷ ، امثال و حکم دهخدا چاپ اول

چه : حرف ربط (پیوند) بمعنی هم

از آن غاری بن برآمد خروش شنیدم ، نهادم با آواز گوش

کسی زار بگریست بر تخت عاج چه بر کشور و لشکر و گاه و تاج

ص ۱۳۹۲ ج ۵ شاهنامه ، چاپ بروخیم

دگر : شبه حرف پیوند ، بمعنی همچنین ، علاوه بر این

بمرزی که لشکر فرستاده بود	بسی پندو اندر زها داده بود
چولهراسب چون رستم تیز جنگ	که از ژرف دریا برآرد نهنگ
دگر نامور اشکش پهلوان	پسندیده وراد و روشن روان
بفرمودشان باز گشتن بدر	هر آنکس که بدگر دو پر خاشخ

ص ۱۲۸۷ ج ۵ شاهنامه ، چاپ بروخیم

سپاهست و سازست و مردان مرد دگر کار بختست روز نبرد

ص ۷۰ گرشاسبنامه اسدی طوسی ، تصحیح بغمائی

که : حرف ربط بمعنی و او

سلیمان چون آن بدید گریست و بردل وی عظیم کار کرد ، سه روز
روزه داشت که هیچ چیز نخورد و سیم شب روزه بدان بگشاد

(ص ۱۷ نصیحة الملوك غزالی ، تصحیح استاد همامی)

نیز : حرف پیوند ، بمعنی هم

دریغا که بگذشت عمر عزیز بخواهد گذشت این دمی چند نیز

ص ۲۲۵ بوستان سعدی ، تصحیح فروغی

نیز : گاه بصورت « بنیز » بکار رفته است

مدان از ستاره بی او هیچ چیز نه از چرخ و نزار چار گوهر بنیز

ص ۱ گرشاسبنامه اسدی ، تصحیح بغمائی

و : حرف ربط برای عطف

بدو گفت هر بد که آید رواست

بگفت و بر آشفست و شمشیر خواست

ص ۲۷۲ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

فکرو اندیشه است مثل نردبان وحی و مکشوفست امر آسمان

ص ۹۵۶ دفتر ۵ مثنوی چاپ بروخیم

هم : حرف ربط، برای عطف

ناحیت مشرق دریای عمانست از دریای اعظم و جنوب دریای

حبشه است هم از اعظم و مغرب دریای قلم است هم از اعظم.

ص ۹۸ حدود العالم، تصحیح سید جلال تهرانی

همان : شبه حرف ربط برای عطف بمعنی نیز :

یکی پهن کشتی بسان عروس بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی همان اهل بیت نبی و وصی

ص ۱۷۷ شاهنامه ، چاپ بروخیم

همچنان : شبه حرف ربط، بمعنی هم و نیز

یکی خط نوشتند بر پهلوی بمشک از بر دفتر خسروی

گوا کرد دستان ورستم بر آن بزرگان لشکر همه همچنان

ص ۲۷۲ ج ۲، شاهنامه چاپ بروخیم

همچنین : شبه حرف ربط بمعنی هم

ملك در حال کنیز کی خوب روی پیش فرستاد ... همچنین در

عقبش غلامی بدیع الجمال ..

ص ۷۲ گلستان سعدی تصحیح فروغی

همیدون : شبه حرف ربط برای عطف بمعنی هم ، همچنین

سپهبد بسوی شبستان خویش	بیامد بر آن سان که بدرسم و کیش
تهمت همیدون سرش پر شراب	بیامد گرازان سوی جای خواب

ص ۲۳۱ ج ۱ شاهنامه ، چاپ بروخیم

یا : حرف پیوند برای عطف بمعنی و او

سه چیزت ببايد کز و چاره نیست	وزان بر سرت نیز پیغاره نیست
خوری یا پوشی و یا گستری	سزد گر بدیگر سخن ننگری

ص ۱۱۴۲ ج ۵ شاهنامه چاپ بروخیم

۲- وصل و تلخیص :

درمورد وصل بقیه سخن یا مطلبی با قسمتهای پیش از آن و تلخیص کلام ، کلماتی بکار میرود که نقش آنها مانند حرف عطف است و آنها را شبه پیوند توان نامید از قبیل : آخر ، باری ، در جمله ، فی الجملة .

آخر : شبه پیوند برای وصل و تلخیص :

بربنده مگیر خشم بسیار	جورش مکن و دلش میازار
اورا توبه ده درم خریدی	آخر نه بقدرت آفریدی

ص ۴۶۵ گلستان ، بکوش نگارنده

باری : شبه حرف ربط برای وصل و تلخیص

جوانمرد گفت : اگر خواهم دهد یا ندهد و گر دهد منفعت کند یا نکند، باری خواستن از او زهر کشنده است.

ص ۹۲ گلستان، تصحیح فروغی

در جمله : شبه حرف ربط بمعنی باری ، برای وصل و تلخیص :
شیخ گفت : میان بنده و حق يك قدم است و آن قدم آنست که
يك قدم از خود بیرون نهی تا بحق برسی ، در جمله توئی تو در میان
است .

ص ۶ منتخب اسرار التوحید گرد آورده بهمنیار

فی الجملة : نیز مانند در جمله بکار می رود :

فی الجملة قیامت توئی امروز در آفاق

از چشم تو پیدا است که باب فتنست آن

ص ۲۴۷ غزلیات سعدی، تصحیح فروغی

در بازار آنجا از بقال و عطار و پیله‌ور هر چه فروشند باردان
آن از خود بدهند، اگر زجاج باشد و اگر سفال و اگر کاغذ ؛ فی الجملة
احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد

ص ۶۶ سفرنامه ناصر خسرو، چاپ برلین

۳- فوریت و عدم تراخی :

گاه از عطف جمله‌ای با حرف واو بر جمله دیگر استنباط میشود
که فعلهای این دو جمله بدون درنگ یکی با دیگری وقوع یافته است
در این حالت گوئیم غرض از عطف ، بیان معنی فوریت و عدم تراخی است.

اینک چند مثال :

سپردم ترا جای و رفتم بخاك
روان را سپردم بیزدان پاك
بگفت این و جانش برآمد زن
برو زار و گریان شدند انجمن

ص ۱۰۸۴ ج ۶ شاهنامه، چاپ بروخیم

همان ساعت اسكندر فراز رسید و سردار ابركنار گرفت و
بگریست و دارا او را وصیت کرد بخواستن دخترش روشنگ و نگاهداشت
ایرانیان و بمرد.

ص ۵۶ مجمل التواریخ والقصص ، تصحیح بهار

پیرزنی گردیزی زهری در گشاد واز آن بكشید و چیزی بر آن
افکند و بدین عزیز گرامی داد ، خوردن بود و هفت اندام را افلیج
گرفتن

ص ۵۶۲ بیهقی ، تصحیح دکتر فیاض

گفت فرعونى انا الحق گشت پست

گفت منصورى انا الحق و برست

ص ۹۲۹ دفتر ۵ مثنوی، چاپ بروخیم

۴ - حال:

عطف دو صفت یا عطف دو جمله است بر یکدیگر با استنباط
معنی « حال » از معطوف ، حرفهائی که برای عطف در این مورد بکار
میرود دو حرف است : و ، که .

اینک مثال :

بیامد بر آن کرسی زر نشست پراز خشم و بویا ترنجی بدست

ص ۱۶۶۶ ج ۶ شاهنامه ، چاپ بروخیم

روان تشنه بر آساید از وجود فرات

مرا فرات ز سر برگذشت و تشنه ترم

ص ۲۱۲ غزلیات سعدی تصحیح فروغی

نقلست که چهارده سال در قطع بادیه کرد که همه روزه در نماز و
تضرع بود تا بنزدیک مکه رسید .

ص ۸۹ تذکرة الاولیاء ، تصحیح نیکلسون

بسی تیرو دیمه و اردیبهشت بیاید که ما خاک باشیم و خشت

ص ۲۲۷ بوستان سعدی تصحیح فروغی

۵- استیناف :

جمله‌ای را بجملة دیگر عطف کردن است که از لحاظ معنی
کاملاً دنبال کلام پیش نیست بلکه برای آغاز مطلب تازه‌ای است.
حرفی که در این مورد بکار می‌رود «واو» است ، مثال :

گفت : در سایه دولت خداوند ، دام ملکه ، همگنان را راضی
کردم مگر حسود را که راضی نمی‌شود مگر بزوال نعمت من و اقبال دولت
خداوند باد.

ص ۲۳ گلستان سعدی ، تصحیح فروغی

واگر در آنچه بگوش ملك رسانیده اند تفکری رفتی ... حقیقت
حال شناخته گشتی که هیچ دلیل در تاریکی شك چون رای انور و

خاطر از هر ملك نيست... و شك نيست كه دمنه مجال طلب و مضرب
ونمام است

ص ۱۱۴ منتخب كليله و دمنه، تصحيح قزويني

۶- ابا حه :

مقصود از عطف در اين مورد انتخاب يكي از دو چيز است كه
در عين حال جمع هر دو نيز جايز است. حروف عطف در اين مورد عبارتست
از: يا - و يا - يا ... يا - و يا ... و يا.

اينك چنده مثال :

در پيش شاه عرض كدامين جفا كنم

شرح نياز مندي خود يا جفاي تو

ص ۲۸۲ ديوان حافظ، تصحيح قزويني

نباشي بجز پهلوان بزرگ و يا نامداری از ايران سترگ

ص ۹۶۷ ج ۴ شاهنامه، چاپ بروخيم

ياز طفلي در اسيري اوفتاد يا از اول خود ز مادر بنده زاد

ص ۴۱۹ دفتر ششم مثنوي، چاپ خاور

ياد آوري :

گاه مراد از عطف در اين مورد توضيح و تفسير معطوف عليه است،

چنانكه بگويند : حقه سبز يا گنبد پيروزه همان آسمان يا سپهر است

۷- تخير :

عطف دو جمله ياد و كلمه است بر يكدیگر در حالي كه جمع هر دو

باهم جایز نباشد : اینك چند مثال :

گر: حرف پیوند برای تعخیر بمعنی یا
پرسید خشکی فرو نترگر آب که تابد براوبرهمی آفتاب
ص ۱۸۷۲ ج ۷ شاهنامه، چاپ بروخیم

اما: حرف پیوند بمعنی یا
خدای تعالی زنده كد خلق را درگور، سؤال كند ایشان را و
زنده میدارد اِمّا معذب و اِمّا براحت، بحسب استحقاق ایشان
ص ۷۷ تفسیر ابوالفتوح، چاپ اول سال ۱۳۳۳ قمری

تا: حرف ربط بمعنی یا
حصار بشمشیر بستند و بسیاری از خوریان بكشتند و بسیاری
زینهار خواستند تا دستگیر شدند .

ص ۱۱۹ تاریخ بیهقی، تصحیح دكتر فیاض

نه... نه: حرف ربط دوگانه برای عطف در نفی
نبود آگهی در میان سپاه نه مرده نه زنده زشاپور شاه
ص ۲۰۴۰ ج ۷ شاهنامه، چاپ بروخیم

بصورت نه... و نه نیز بكار میرود:
اینجا آروز نگیرد دست نه پسر و نه پدر مهربان
ص ۳۱۷ دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

یا: حرف ربط برای تعخیر:
اگر دارو خواهم دهد یا ندهد و گردد منفعت كند یا نكند.
ص ۹۲ گلستان، تصحیح فروغی

یا... یا: حرف ربط دو گانه برای تخییر
خصم در حبس داشتن نشان بددلی است زیرا که از دو حال بیرون
نیست یا مصلح است یا مفسد .

ص ۳۹ چهار مقاله، تصحیح قزوینی چاپ ۱۳۱۹

و یا... و یا :

بنده را چه فرمان باشد؟ از ختلان دم او گیرد و یا آنجا بیاشد و یا
باز گردد .

ص ۵۶۲ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

«وگر نه» گاه بمعنی «یا نه» بکار می رود:

پس فرمود (حضرت امام حسین) کوچ باید کرد ، بجانب کربلا
روان شد و بر حسب اشارت او از آن منزل می رفتند روز چهارشنبه و گر نه
پنجشنبه دوم محرم سنه احدی وستین بود که بکربلا فرود آمدند .

ص ۲۶۶ ترجمه تاریخ اعثم کوفی، چاپ بمبئی

۸- تردد و شك:

غرض از عطف در این حالت بیان تردد و شك است ، اینك
دو مثال :

برنیم فرسنگ از شهر ابراهیم پیدا آمد باسواری دوست و سه صد

ص ۵۵۲ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

این توئی یا سروستانی برفتار آمده است

یا ملك در صورت مردم بگفتار آمده است

ص ۲۳ غزلیات سعدی، تصحیح فروغی

۹- تسویه :

عطف دو جمله یاد و کلمه است بر یکدیگر با افاده معنی برابری
آن دو حکم یا آن دو چیز :

اگر : حرف ربط برای تسویه بمعنی خواه
اما حق نعمت را آنچه دانیم باز باید نمود، اگر شنوده آید و
اگر نیاید.

ص ۵۶۰ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

چه... چه : حرف ربط دو گانه برای تسویه

چه دزدی زی خردمندان چه موشی

چه بدگوئی سوی دانا چه ماری

ص ۴۲۳ دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

خواه... خواه : شبه حرف ربط دو گانه برای تسویه

جهد کن ای پسر که عاشق نشوی ، خواه بپیری خواه بجوانی

باب چهاردهم قابوسنامه، تصحیح لیوی

بصورت : خواه.. خواهی - خواهی... خواهی - خواه.. خواه

نیز بکار رفته است :

گفت بیرون از این ندارم نام خواه تیغم نمای و خواهی جام

ص ۲۷۹ هفت پیکر نظامی، طبع وحید

مردمان را خواهی پادشاه و خواهی جز پادشاه، هر کس را نفسی

است و آنرا روح گویند.

ص ۱۰۶ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

دست کوتاه باید از دنیا آستین خوه دراز و خوه کوتاه

ص ۱۹۷ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

هم... وهم : حرف ربط دو گانه برای تسویه

یکی پیلتن دیدم و شیر چنگ

نه هوش و نه دانش، نه رای و نه هنگ

عنانش سپرده بدان پیل مست

همش کوه وهم غار وهم راه پست

ص ۳۰۶ ج ۲ شاهنامه، چاپ بروخیم

همان... همان: شبه حرف ربط دو گانه برای تسویه:

هر آنکس که از راه یزدان بگشت همان عهداوی و همان باد دشت

ص ۱۶۳۸ ج ۸ شاهنامه، چاپ بروخیم

همان... وهم: شبه حرف ربط دو گانه برای تسویه :

بکیوان رسیدم ز خاک نژند از آن نیکدل نامدار ارجمند

بچشمش همان خالک و هم سیم وزر بزرگی بدو یافته زیب و فر

ص ۱۰۵ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

۱۰- استدرالك:

عطف دو جمله است. بر یکدیگر و مراد از این عطف کردن، رفع

توهمی است که از جمله معطوف علیه پیش آمده است.

اما: پیوند عطفی، بمعنی لیکن:

مزاح شاید کرد، اما فحش نشاید گفت .

باب سیزدهم قابوسنامه، تصحیح لیوی

یادآوری :

باید دانست که گاه اما برای تفصیل است، مانند این مثال :

شیخ گفت : اما حدیث خردان و بزرگان، هیچکس از ایشان در چشم ما خرد نیست... و اما حدیث خرّقه که از آن درویش جدا شود بحکم جمع باشد .

ص ۵۹ منتخب اسرارالتوحید، تصحیح بهمنیار

باز : پیوند عطفی بمعنی لیکن:

بارها در دلم آمد که باقلیمی دیگر نقل کنم، تا در هر آن صورت که زندگانی کرده شود، کس را بر نیک و بد من اطلاع نباشد ... باز از شماتت اعداء بر اندیشم که بطعنه در قفای من بخندند .

ص ۲۰ گلستان، تصحیح فروغی

بيك : حرف پیوند ، مرکب از بی + که، بمعنی لکن. جزء اول این حرف ربط مرکب در زبان پهلوی آمده است.

و لکن الله یزکی من یشاء . . . بيك خدای پاك دارد آنرا که خواهد .

ص ۲۸ تفسیر ابوبکر عتیق، چاپ بنیاد فرهنگ

گفت: یا موسی نخست تو عصای یوگنی یا ما باشیم اول کس که

بیوگند و بیندازد موسی گفت: بیک شما بیوگنید.

ص ۱۲۰ چند قصه از تفسیر ابوبکر عتیق، چاپ دانشگاه

جواب گوئیم: معناه لکن من شاء ان یتخذالی ربه سبیلا فان ادله علیه، بیک کسی که خواهد بخدای خویش راهی، من او را پدید کنم و بر راه دلالت کنم.

ص ۷۱ تفسیر ابوبکر عتیق سور آبادی، نسخه عکسی، چاپ بنیاد فرهنگ

در المعجم شمس قیس صفحه ۲۳۴، تصحیح مدرس رضوی، چاپ اول آمده است: درپاری قدیم بمعنی لکن، بیک استعمال کرده اند... و اکنون آن لفظ از زبانها افتاده است.

که: حرف ربط برای استدراك بمعنی لکن:

ای تن از اختر خود رنج که از دوست مرنج

وی دل از طالع خود نال که از یار منال

(ضیاء خجندی ص ۸۳۱ ج ۲ تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفای)

(فرخی) زود دستار از سر فرو گرفت، خویشان را در میان فسیله

افکند و بیک گله درپیش کرد و بدان روی دشت بیرون برد و بسیار بر چپ و راست از هر طرف بدو انید که یکی نتوانست گرفت.

ص ۶۴ چهار مقاله عروضی با تصحیح مجدد دکتر معین

وانگه: شبه حرف ربط برای استدراك:

ای دریغا که ز تو درد دلی ماند بدست

وانگه این درد نه در دیست که درمانش دواست

ص ۴۸ دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی

آتش سودای دل تاچند از این باد بروت
خاك بى آبى و آنكه با دماغ گنده‌ای
ص ۳۷ رسائل خواجه عبدالله انصاری، تصحیح تابنده گنابادی

بصورت وانگهی نیز بکار می رود :
شعر همین وانگهی حضرت شاهنشهی
كس بسر آسمان بر نشد از نردبان
ص ۳۰۸ دیوان جمال الدین، تصحیح وحید

لكن : حرف ربط (پیوند) عطفی برای استدراك:
محمود گفت : خواجه داند كه من این دانسته‌ام و می گویند این
مرد را در عالم نظیر نیست مگر بوعلی سینا، لكن هر دو حكمش برخلاف
رای من بود.

ص ۹۳ چهارمقاله نظامی عروضی، با تصحیح مجدد دكتر معین
لكن ، بصورتهای : ليك ، ليكن ، ولى ، و ليك نیز استعمال
میشود .

و : حرف پیوند برای استدراك بمعنی ولیکن
منم آن تشنه گهر برده بخت من زنده بخت تو مرده
تو مرا كشتی و خدای نكشت مقبل آن كز خدای گیر دپشت

ص ۲۹۰ هفت پیکر نظامی، تصحیح وحید

۱۱- اضراب :

عطف دو جمله است بر یکدیگر با افاده معنی اضراب، یعنی عدول از حکمی بحکم دیگر و انتقال از چیزی به چیز دیگر.

بل : حرف پیوند عطفی برای اضراب

هر طعام و میوه و مأکول که در عجم دیده بودم، همه آنجا موجود بود، بل بصد درجه بیشتر .

ص ۱۷ سفرنامه ناصر خسرو، چاپ برلین

بلکه : حرف پیوند مرکب برای اضراب :

چون خیره شودت سردر آن راه رهبر نبوی تو بلکه حیوان

ص ۳۷۰ دیوان ناصر خسرو تصحیح تقوی

چه : حرف پیوند برای اضراب :

گفت : ای خدا یگان، آن سخن که حجام گفت، نه وی گفت، چه این مال گفت.

ص ۲۴ نوزنامه خیام، تصحیح مینوی

که : حرف پیوند برای اضراب بمعنی بلکه :

و گر شهر یاران را رسانی گزند در شهر بر روی دشمن میند

مگو دشمن تیغ زن بردرست که انباز دشمن بشهر اندرست

ص ۲۷ بوستان سعدی، تصحیح فروغی

۱۲- استنباط :

هر گاه مفهوم يك جمله از مفهوم جمله سابق استنباط و استخراج

شود یعنی نتیجه آن باشد، جمله دوم را بجملة اول باشبه پیوند عطفی
«پس» ربط دهند، مثال:

آن موجود را که وجود او بخود است، واجب الوجود خوانند
و آن، باری، تعالی و تقدس است که بخود موجود است، پس همیشه
بوده است.

ص ۷ چهارمقاله نظامی عروضی، با تصحیح مجدد دکتر معین

گر دلی داری و دلبندیت نیست پس چه فرق از ناطقی تا جامدی؟
ص ۲۹۶ کلیات سعدی، تصحیح فروغی

۱۳ - ترتیب و تعقیب و ترقیب و تراخی :

هرگاه در دو جمله فعلها درست برپی هم یابا اندك فاصله زمانی
پس از یکدیگر واقع شده باشد این دو جمله را باشبه پیوند یا حرف پیوند
(آنگاه ، باز ، پس ، سپس ، وانگه ، و باز) بهم ربط دهند، اینك چند مثال :
همه را بمعاملت بیازمای ، آنگاه دوستی کن .

ص ۳۲ رسائل خواجه عبدالله انصاری ، تصحیح تابنده گنابادی

مستعین را خلع کردند ، پس مهتدی بخلافت نشست

ص ۵ زین الاخبار گردیزی چاپ تهران ۱۳۲۷

بمان تا مگر مادرت را رخان بینم ، پس این داستانها بخوان

ص ۱۳۹۵ ج ۵ شاهنامه ، چاپ بروخیم

بخشش محضی ز لطف بیعوض بود امیدم ای کریم بیغرض

روسپس کردم بدان محض کرم سوی فعل خویشان می ننگرم

ص ۹۱۸ دفتر پنجم مثنوی، چاپ بروخیم

« وانگه، باز » برای بیان ترتیب و توالی دو یا چند چیز نیز بکار

میرود :

زمینست و آبست و آنگه هواست و باز آتش آمد بترتیب راست

ص ۸۲ دیوان ناصر خسرو ، تصحیح تقوی

گر افلاك جمله لطیفند ، پس	بگو گر خرد بادلت آشناست
نخستین فلك ماه را منزلست	دگر تیر را باز ناهید راست
چهارم فلك باز خورشید را	کزومر جهان را سراسر ضیاست
زبر باز بهرام و برجیس و باز	زحل آنکه تخم جفا و بلاست

ص ۸۲ دیوان ناصر خسرو ، تصحیح تقوی

قسم دوم : حرف پیوند تابعی

تعریف حرف پیوند تابعی :

حرف پیوند تابعی کلمه‌ای است که جمله‌ای را که بیشتر مؤول بقید یا مفعول یا مسندالیه برای جمله دیگرست بآن ربط دهد، جمله مؤول را جمله تابع و جمله دیگر را جمله اصلی می‌نامند .
اینک چند مثال :

جمله تابع مؤول بقید زمان :

نبودن نقش دو عالم که نقش الفت بود

زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

ص ۱۳ دیوان حافظ تصحیح قزوینی

« که نقش الفت بود » جمله تابع یعنی زمان ایجاد نقش الفت
(قید زمان) ، نقش دو عالم نبود (جمله اصلی) .
جمله تابع مؤول بقید غایت و مقصود :
تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب

جان عزیز خود بنوا می فرستمت

ص ۶۳ دیوان حافظ ، تصحیح قزوینی

تا لشکر غمت ملک دل خراب نکند (جمله تابع) یعنی برای خراب
نکردن ملک دل ... (مؤول بقید غایت و مقصود) ، جان عزیز خود بنوا
می فرستمت (جمله اصلی)
جمله تابع مؤول بقید شرط :

اگر باز ندهند ، کشور دهند همان گنج و هم تخت و افسر دهند

ص ۱۲۷۳ ج ۵ شاهنامه ، چاپ بروخیم

اگر باز ندهند (جمله تابع) بمعنی : بشرط ندادن باز (جمله
مؤول بقید شرط) ، کشور دهند (جمله اصلی) .
جمله تابع مؤول بقید علت :

من بجفتی ترا پسندیدم که جوآنمردی ترا دیدم

ص ۲۱۲ هفت پیکر نظامی ، طبع وحید

که جوآنمردی ترا دیدم (جمله تابع) یعنی : بسبب جوآنمردیت
(مؤول بقید علت) ، من بجفتی ترا پسندیدم (جمله اصلی) .
جمله تابع مؤول بقید مقایسه و روش :

بسائید مشکین کمندش بیوس که بشنید آواز بوشش عروس

ص ۱۶۰ ج ۱ شاهنامه، طبع بروخیم

که عروس آواز بوشش بشنید (جمله تابع) ، یعنی : چنانکه
عروس آواز بوشش بشنید (مؤول بقیدروش و مقایسه) ، مشکین کمندش
بیوس بسائید (جمله اصلی) .

جمله تابع مؤول بقید نتیجه :

کام درویشان و مسکینان بده تاهمه کامت بر آرد روزگار

ص ۳۴ کلیات سعدی ، تصحیح فروغی

تاهمه کامت بر آرد روزگار (جمله تابع) ، یعنی : برای بر آوردن
کامت (مؤول بقید نتیجه) ، کام درویشان و مسکینان بده (جمله اصلی) .
جمله تابع مؤول بقید مقدار و کمیت :

چندانکه مرا در حق خدا پرستان ارادتست و اقرار ، مرا این شوخ
دیده را عداوتست و انکار .

ص ۲۱۳ گلستان ، بکوشش نگارنده

چندانکه مرا در حق خدا پرستان ارادتست (جمله تابع) ، یعنی :
باندازه ارادت من در حق خدا پرستان (مؤول بقید مقدار و کمیت) ،
مرا این شوخ دیده را عداوتست و انکار ، (جمله اصلی) .

جمله تابع تابع مؤول به قید استدر اک

قضا کشتی آنجا که خواهد برد

وگر ناخدا جامه بر تن درد

ص ۱۶۱ بوستان سعدی ، تصحیح فروغی

وگر ناخدا جامه برتن درد (جمله تابع) یعنی : اگرچه ناخدا
جامه برتن درد (مؤول بقید استداراك)، خدا کشتی آنجا که خواهد برد
(جمله اصلی) .

جمله تابع مؤول با اسم است و آن اسم در حکم مفعول یا مسند الیه
برای جمله اصلی .

۱ - مفعول :

گفت : مردی او را از میان ما بسرکوه بردومی دیدم تا شکم او
پاره کرد و ندانم تا نیز چه کرد .

ص ۶۷ تاریخ سیستان ، تصحیح بهار

تا شکم او پاره کرد (جمله تابع) مؤول به مفعول (پاره کردن
شکم وی را) ، می دیدم (جمله اصلی) .

شنیدم که دارای فرخ تبار ز لشکر جدا ماند روز شکار

ص ۲۹ بوستان سعدی ، تصحیح فروغی

روز شکار دارای فرخ تبار ز لشکر جدا ماند (جمله تابع) مؤول
به مفعول یعنی قصه جدائی دارا از لشکر را ، شنیدم (جمله اصلی) .

۲ - مسند الیه :

محالست اگر تیغ بر سر خورم که دندان بپای سگ اندر برم

ص ۱۲۴ بوستان سعدی تصحیح فروغی

که دندان بپای سگ اندر برم (جمله تابع) مؤول با اسم ، مسند الیه ،
یعنی دندان بپای سگ فرو بردنم ، محالست (جمله اصلی) .

جمله تابع مفسر و مبین جمله اصلی :

شیادی گیسوان بافت ، یعنی علویست و با قافله حجاز بشهری
درآمد که از حج همی آیم .

ص ۱۲۷ گلستان سعدی ، بکوشش نگارنده

یعنی علویست (جمله تابع) ، شیادی گیسوان بافت (جمله اصلی) ،
که از حج همی آیم (جمله تابع) ، با قافله حجاز بشهری درآمد
(جمله اصلی) .

یادآوری ۱ :

چه ، که : ضمایر موصول نیز مانند حرف پیوند جمله ای را که
متمم اسم پیش از آنهاست و بیشتر بتأویل صفت یا مضاف الیه میرود
بآن ربط می دهند . از این جهت : چه ، که را می توان ضمیر ربطی شمرد
و جمله ای را که پس از ایندو آورده می شود ، جمله ضله یا تابع موصولی
نامید :

سپاهی که عاصی شود در امیر ورا تا توانی بخدمت مگیر

ص ۶۹ بوستان سعدی ، تصحیح فروغی

سپاهی که عاصی در امیر شود (جمله تابع مؤول ب صفت برای
سپاهی) ، ورا تا توانی بخدمت مگیر (جمله اصلی) :

این که می گویم بقدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست

مولوی

این که می گویم (جمله تابع مؤول ب صفت برای این ، یعنی این

مطلب تقریر شده) ، (این مطلب) بقدر فهم تست (جمله اصلی) .

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار

جرعه‌ای بود از زلال جام جان افزای تو

ص ۲۸ حافظ ، تصحیح قزوینی

آنچه اسکندر طلب کرد (جمله تابع مؤول ب صفت ، یعنی آن

مطلوب اسکندر) ، جرعه‌ای از زلال جام جان افزای تو بود

(جمله اصلی)

یاد آوری ۲ - جمله دعائی یا جمله معترضه نیز جمله تابع بشمار

میرود و بیشتر با حرف ربط « که » به جمله اصلی می پیوندد ولی بتأویل قید

یا صفت نمی رود :

مردم ری که زندگانی خداوند دراز باد ، بهره‌چهار گفته بودند وفا

کردند و از بندگی و دوست داری هیچ چیزی باقی نماندند .

ص ۴۴ تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر فیاض



تقسیم پیوندهای تابعی از نظر حالت جمله تابع به جمله اصلی

در جدول زیر حرفهای پیوند تابعی و شبه پیوندهای تابعی را بر حسب

حالت جمله تابع به جمله اصلی تقسیم بندی می کنیم :

حالت جمله تابع نسبت	پیوندها و شبه پیوندهای تابعی
بجمله اصلی	

اگر ، اگر چند ، اگر چه ، اگر چه که ، اگر نیز ،
 الا ، با آنکه ، باز آنک ، با اینهمه ، بعدما که ،
 بی آنکه ، بی از آنکه ، بی . . . که ، که نه ،
 مگر ، مگر که ، مگر آنکه . هر چند ، هر چند که

۱- قید استدر اك

از آنجا که ، از آنجهت که ، از آن چه ، از آن
 قبل که ، از آن که ، از آن که ، از ایدر
 که ، از برای آنکه (از برای آنك) ، از پس که
 ، از بهر آنکه ، از پی آنکه ، از ایرا ، بحکم آنکه ،
 بدانچه ، بدانکه ، بر آنچه ، بر آنکه ، برای
 آنکه ، بسبب آنکه ، چرا که ، چون
 (چو) ، چونکه ، چه ، زیرا که ، زیرا . . . که ،
 (ایرا که ، ازیراك) ، کجا ، که .

۲- قید تعلیل

آندم که ، آن زمان که ، آنکه . . . که ، از آن
 پس که ، از آن پیش که ، از آندمی که ، از
 آن زمان که ، از آن سپس که ، اکنون که ،
 بعد از آنکه ، بعدما که ، پس از آنکه ، پیش از
 آنکه ، پیش تا ، پیشتر از آنکه ، پیش که ، تا ،
 تا آنکه ، چندانکه ، چندان . . . که ، چون
 (چو) ، چونکه ، چه ، (بقیه در صفحه بعد)

۳ - قید زمان

حالت جمله تابع نسبت بجمله اصلی	پیوندها و شبه پیوندهای تابعی
	حالی که در حالتی که - راست که - زان پیشتر که - زانگه که - زپیش آنکه - سپس آنکه - کجا - که - مادام که - هر آنکه کجا - هر آنکه که - هر گاه که - هنوز... که .
۴- قید شرط	اگر - اگر چنانکه - اگر چون - اگر زانکه - اگر که - تا - که - گراید و نکه - ارایدون کجا .
۵- قید مقایسه و روش	آنچنان چون - ایدون که - تا - چنانچون - چنانچه - چنانکه - چنان... که - چنین چون - چنین که - چو - چو... چنان - چونان که - زان سان که - که - هر چه - همچنان چون - همچنان که - همچنان... که - همچون که .
۶- قید نتیجه	تا - کجا - که .
۷- قید قصد و غایت	تا - که .
۸- قید مقدار و کمیت	چندانکه - بیش از آن... که - کمتر از آن... که - هر چند - هر چند آنکه - هر چه - هر قدر که
۹- قید مکان	جائی که - کجا - هر جا - هر کجا .
۱۰- مبین و مفسر	تا - که - یعنی - یعنی که - اعنی که .

۱۱- مؤول باسم	تا- که .
۱۲- مؤول بصفـت یا مضاف الیه	تا- که .
۱۳- معترضه	که .

۱- قید استدراک :

اگر : حرف ربط تابعی برای استدراک ، یعنی رفع توهمی که
از جمله سابق پدید آمده باشد.

سلطان گفت : بونصر را زر بسیار هست و از کجا است ؟ و اگر
هستی ، کفایت او مارا به از این مال .

ص ۶۶ تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر فیاض

اگرچند : شبه حرف ربط تابعی ، بمعنی اگر چه

آخر اگرچند چیز عزیز است ، از جان عزیزتر نیست .

باب ۲۶ قابوس نامه

اگرچه : حرف ربط مرکب ، مخفف آن : «ارچه» و «گرچه»

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ

که گرچه غرق گناهست ، میرو د بهشت

ص ۵۵ دیوان حافظ ، تصحیح قزوینی

بصورت «اگرچه که» نیز بکار رفته است :

دلا اگرچه که تلخست بیخ صبر ، ولی

چو بر امید وصالست خوشگوار آید

ص ۱۵۱ غزلیات سعدی ، تصحیح فروغی

اگر نیز : حرف پیوند مرکب، بمعنی اگرچه

هر که بابدان نشیند اگر نیز طبیعت ایشان درواثر نکند، بطریقت

ایشان متهم گردد .

ص ۱۶۹ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

الا: حرف ربط برای استدراك بمعنی «جز آنکه». بصورت «الا که»

نیز بکار رفته است.

فرمود که هیچکس مباد که چیزی از هیچکس بستاند الا بزر بخرد.

ص ۱۴۱ سیاست نامه، تصحیح اقبال

با آنکه : شبه حرف پیوند، بمعنی اگرچه

با آنکه در وجود طعامست عیش نفس

رنج آورد طعام که بیش از قدر بود

ص ۲۵۰ گلستان سعدی، بکوشش نگارنده

بصورت «ابا آنکه» نیز بکار رفته است.

باز آنک : شبه حرف پیوند بمعنی با آنکه

باز آنک نشابور سنگلاخ بود از چند منزل سنگ بار کرده بودند

و با خود آورده

ص ۱۳۹ ج ۱ جهانگشای جوینی، تصحیح قزوینی

با اینهمه : شبه‌حرف پیوند، برای استدراک

گو شم ز تو نشنود بتاجز همه سرد

دل بهره نیافت از تو جز محنت و درد

با اینهمه اندوه نمیاید خورد

چه خورد و چه پوشید و کج رفت و چه کرد

ص ۶۹۲ دیوان مسعود سعد، تصحیح یاسمی

بصورت «باز اینهمه» و «باز آنهمه» نیز بکار رفته است.

بعدها که : شبه‌حرف ربط بمعنی با آنکه

اینهمه محالات عظیم است و لیکن بحکم آنک در خرافات و

کتابهای دارس دیده بودیم، یاد کردیم بعدها که مغان چنین گویند و آن
را حقیقتی نیست .

ص ۳۸ مجمل التواریخ ، تصحیح بهار

الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیه مصباح... برای

این وجوه که بگفتی چرا، باری آنرا بشمع مانده نکرد ، بعدها که از
چراغ روشن تر است .

ص ۴۱ تفسیر ابوبکر عتیق سور آبادی نسخه عکسی بنیاد فرهنگ

بی آنکه : شبه‌حرف ربط برای استدراک

گر نه مستی تو بی آنکه بیازاریم

ماترا ما را از بهر چه آزاری

ص ۴۴۵ دیوان ناصر خسرو

بصورت : بی از آنکه و : بی... که نیز بکار رفته است .

بی از آنکه آید از او هیچ گناه از کم و بیش

سیزده ساله کشید از ستم دهر ذمیم

ص ۳۸۲ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

بی دوائی که دید آن بیمار

کشت چندین پزشک در تیمار

ص ۲۸۵ هفت پیکر نظامی، تصحیح وحید

که نه : حرف ربط مرکب بمعنی «الاکه» برای استدراك از نفی.

کس نبیند بخیل ممسک را که نه در عیب گفتنش کوشد

ص ۳۰۶ گلستان، تصحیح فروغی

مگر : حرف ربط برای استدراك از نفی بمعنی الا که

کزین جایگه بر نگردم کنون

مگر رانده از ازدها جوی خون

ص ۱۶۶ گرشاسبنامه، تصحیح یغمائی

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

ص ۳۴۱ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

مگر که : حرف ربط مرکب برای استدراك از نفی :

رسول خدا فرمود : دوزخ را در یست که هیچکس بدان در نشود،

مگر که خشم خویش بر خلاف شرع راند.

ص ۲۳ نصيحة الملوك غزالی، تصحیح همائی

مگر آنکه: شبه حرف ربط برای استدراك از نفی .

شب ظلمت و بیابان بکجایان رسیدن

مگر آنکه شمع رویت برهم چراغ دارد

ص ۷۹ دیوان حافظ

هر چند: شبه حرف ربط، بمعنی اگر چه

هر چند تودر روزگار سلطان گذشته نبودی ... اکنون قصیده‌ای

بباید گفت

ص ۲۷۴ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

هر چند که: شبه حرف ربط بمعنی اگر چه

ای سروران و راحت نفس و روان

هر چند که غایبی فراموش نه

ص ۲۰۱ رباعیات سعدی، تصحیح فروغی

۲- قید تعلیل :

از آنجا که: شبه حرف ربط برای تعلیل

درویشی مجرد بگوشه‌ای نشسته بود، پادشاهی برو بگذشت درویش

از آنجا که فراغ ملك قناعت است سر بر نیاورد والتفات نکرد، سلطان

از آنجا که سطوت سلطنت است برنجید .

ص ۴۵ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

از آن جهت که : شبه حرف ربط برای تعلیل :

از آن جهت که بمن کس کتاب نفرستاد

شکسته پشتم و در تنگ مانده همچو کتاب

از آن چه : شبه حرف ربط برای تعلیل :

و چون از حج باز آمد (حسنک) برادشام، از آنچه را بادیه شوریده

بود و از شام بمصر رفت، از عزیز مصر خلعت ستد؛ او را متهم کردند که

او بعزیز مصر میل کرد .

ص ۷۷ زین الاخبار گردیزی بامقدمه قزوینی، چاپ تهران

از آن قبل که : شبه حرف ربط برای تعلیل

از آن قبل که سر عالم بقا دارم

بدین سرای فنا سر فرو نمی آرم

ص ۲۸۵ دیوان خاقانی، تصحیح دکتر سجادی

از آن که : شبه حرف ربط برای تعلیل، مخفف آن «زانکه»

رسول علیه السلام فرمود... من راست میگویم هیچ پیرزنی در

بهشت نیاید، از آنکه روز قیامت همه خاق جوان خیزند از گور، آن

پیرزن خوشحال شد .

باب سیزدهم قابوسنامه

بصورت : از آن... که نیز بکار میرود :

از آن مار بر پای راعی زند که ترسد سرش را بکوبد بسنگ

ص ۲۴ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

از ایدر که : شبه حرف ربط برای تعلیل

از ایدر که دستان شود سوکوار ز بهر ستودان سام سوار
دلم شادمان شد بتیمار اوی بر آنم که هرگز نبینمش روی

ص ۲۶۷ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

از برای آنکه : شبه حرف ربط برای تعلیل

کز کنیزان آفتاب جمال زودسیری چرا کند همه سال
شاه گفت از برای آنکه کسی با من از مهر دم نزد نفسی

ص ۱۹۱ هفت پیکر نظامی، تصحیح وحید

بصورت : از برای آنک، نیز بکار می رود

حاجی تونیستی، شترست از برای آنک

بیچاره خار میخورد و بار می برد

ص ۱۶۲ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

از بس که : شبه حرف ربط قیدی برای تعلیل

یکی آنکه محمودیان از دم این مردمی باز نشدند و حیل و تضریب
واغرا می کردند؛ از بس که شنید، پرشد.

ص ۲۳۱ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

از بهر آنکه : شبه حرف ربط برای تعلیل

ملکان ترك و روم وعجم همه از يك گوهرند ... همه فرزندان
افریدون اند وجهانیان را واجبست آئین پادشاهان بجا آوردن ، از

بهر آنك از تخم وی اند .

ص ۱۵ نوروزنامه خیام، تصحیح مینوی

از پی آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل و مخفف آن «زپی آنك»
دشنام دهی باز دهندت زپی آنك

دشنام مثل چون درم دیر مدارست

ناصر خسرو ، ص ۸۱۵ امثال و حکم دهخدا

ازیرا: حرف ربط مرکب برای تعلیل و مخفف آن «ایرا»
گزینم قرانست و دین محمد همین بود ازیرا گزین محمد
ص ۱۰۲ دیوان ناصر خسرو

شیر از معدن لب لعلست و کان حسن

من جوهری مفلس ایرامشوشم

ص ۲۳۳ دیوان حافظ

بحکم آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل

بحکم آنکه آفتاب دولت وی رازوالی بود و پیمانه پر شده بود،
طبیعت پرویز در آخر کار متغیر و متلون شد.

ص ۱۲۴ منتخب جوامع الحکایات عوفی، تصحیح بهار

بدانچه: شبه حرف ربط برای تعلیل

ای بندگان خدای، باری تعالی را حمد و ثنا گوئید و شکر نعمت او
تعالی را بواجبی بجا آورید، بدانچه ملک و ولایت دشمنان شمارا بشما

داد .

ص ۱۵۴ ترجمه تاریخ اعثم کوفی، چاپ بمبئی

بدانکه: شبه حرف ربط و مخفف آن «بدانک»

همی هر کسی داستانهازند بر آورده نیام ترا بشکند
که اوشهریار جوان را بکشت بدان کوسخن گفت باوی درشت
ص ۱۶۸۶ ج ۶ شاهنامه، چاپ بروخیم

بر آنچه: شبه حرف ربط برای تعلیل

گفت: ای خدا یگان، آن سخن که حجام گفت، نه وی گفت ،
چه این مال گفت؛ بر آنچه دست بر سر خدا یگان داشت و پای بر سر گنج
ص ۲۶ نوردنامه خیام، تصحیح مینوی

بر آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل

و چنگی باوی بیامد، تاحق وی را بگزارده آید ؛ بر آنکه این
خواجه را امید نیکو کرد و خدمت نمود.

ص ۶۵ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

برای آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل

این (سماع) حرام است و بیشتر جوانان از این جمله باشند ،
برای آنکه آتش عشق باطل را گرمتر کند .

ص ۴۲۶ کیمیای سعادت، تصحیح آرام

بسبب آنکه: شبه حرف ربط برای تعلیل

من در این شهر مهر و بان بماندم ، بسبب آنکه گفتند : راهها

ناایمن است .

ص ۱۳۶ سفرنامه ناصر خسرو، چاپ برلین

چرا که : شبه حرف ربط برای تعلیل بمعنی زیرا که

دلم زنگس ساقی امان نخواست بجان

چرا که شیوه آن ترك دل سیه دانست

ص ۲۴ دیوان حافظ ، تصحیح قزوینی

چون : حرف ربط برای تعلیل و مخفف آن چو

چون نداری کمال فضل آن به که زبان در دهان نگه داری

ص ۱۸۷ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

چو مستم کرده ای مستور منشین چو نوشم داده ای زهرم نوشان

ص ۲۲۶ دیوان حافظ

چونکه : حرف ربط مرکب برای تعلیل

بنده ای و دعوی شاهی کنی شاه نئی ، چونکه تباهی کنی

ص ۹۲ مخزن الاسرار نظامی ، تصحیح وحید

چه : حرف ربط برای تعلیل :

هر که عدوان کارد ، خسران درود ، چه از تخم ظلم زیان روید

ص ۱۰۹ راحة الصدور راوندی ، تصحیح محمد اقبال

زیرا که : حرف ربط مرکب برای تعلیل

شناخت مرا حریف دیرین زیرا که چنین ندید ، پارم

ص ۲۸۵ دیوان ناصر خسرو

بصورت : ایراکه، و ازیراکه و ازیرا... که نیز بکار میرود.
دور تست ایراکه موسی کلیم آرزو میرد زین دورت مقیم
ص ۲۱۹ دفتر دوم مثنوی، چاپ خاور
بهرام را ازیرا فرستاده آمد که بوسهل بروزگار گذشته تنگ حال
بود ... و از وی بسیار نیکوئیها دیده

ص ۶۵ تاریخ بیهقی، تصحیح دکنر فیاض

کجا : شبه حرف ربط برای تعلیل:

ز فرمان او سرنباید کشید کجا رای او هست زرین کلید
ص ۲۴۹ شرفنامه نظامی، تصحیح وحید

که : حرف ربط برای تعلیل:

اما هنر چشمه زاینده است و دولت پاینده و گرهنر مند از دولت
بیفتد غم نباشد که هنر در نفس خود دولتست .

ص ۱۵۵ گلستان، تصحیح فروغی

۳ - قید زمان

آندم که : شبه حرف پیوند قیدی

حقا ز سوز غلغله در آسمان افتد آندم که ازندم تو یکی رینا کنی
ص ۲۹ رسائل خواجه عبدالله انصاری، تصحیح تابنده گنابادی

آن زمان که : شبه پیوند قیدی

گفتم که کنی ببخشی بر جان ناتوانم

گفت آن زمان که نبود جان در میانه حائل

ص ۲۰۹ دیوان حافظ

آنکه .. که : شبه حرف پیوند قیدی
و تمام آنکه شود بحقیقت که پسندیده آید در بارگاه شاه جهان پناه
دباجه گلستان

از آن پس که : شبه حرف پیوند قیدی
از آن پس که بردم بسی درد و رنج سپردم ترا تخت و شاهی و گنج
ص ۲۴۱ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

از آن پیش که : شبه حرف پیوند قیدی
از آن پیش کاین کارها باشد بسیج نبد خوردنیها جز از میوه هیچ
ص ۱۸ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

از آن زمان که : شبه حرف پیوند قیدی
از آن زمان که برین آستان نهادم روی
فراز مسند خورشید تکیه گاه منست
ص ۳۸ دیوان حافظ

از آن سپس که : شبه حرف پیوند قیدی
بسادلا که بسان حریر کرده بشعر
از آن سپس که بکردار سنگ و سندان بود
رودکی

اکنون که : شبه حرف پیوند قیدی و مخفف آن : کنونکه
اکنون که شد درست که تو دشمن منی نیز از دو دست تو نگوار دشکر مرا
ص ۷ دیوان ناصر خسرو

بعد از آنکه : شبه حرف پیوند قیدی
بر گردنش بایستاد، بعد از آنکه سرش بلگد پست کرد
ص ۶۰ مجمل التواریخ، تصحیح بهار

بعد ماکه : شبه حرف پیوند قیدی
تمهید عذر بعد ماکه خدمت و اخلاص تبلیغ کرده باشی
بعجای آر .

ص ۵۸ ج ۱ جهانگشای جوینی، تصحیح قزوینی
پس از آنکه : شبه حرف پیوند قیدی
پس از آنکه حصار سته آمد ، لشکر دیگران در رسید

ص ۱۱۶ تاریخ بیهقی

پیش از آنکه : شبه حرف پیوند قیدی
جواب دیگر آنست که خدای تعالی پیش از آنکه ایشان را آفرید
دانست که ایشان ظلم و قتل و غارت خواهند کرد بر یکدیگر .
ص ۱۰۵ تفسیر ابوالفتح رازی، تصحیح قمشه‌ای

پیش تا : شبه حرف ربط قیدی :
بوسهل زوزنی پیش تا از غزنین حرکت کردیم ، وی فساد کرده بود
در باب خوارزمشاه آلتوتناش .

ص ۳۱۶ تاریخ بیهقی

پیشتر از آنکه : شبه حرف پیوند قیدی

یارب از ابر هدایت برسان بارانی

بیشترزانکه چو گردی زمین برخیزم

ص ۲۳۱ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

پیش که : شبه حرف پیوند قیدی

پیش که صبح بر درد شقه چتر چنبری

خیز مگر برق می خرقه صبح بردری

ص ۴۴۳ دیوان خاقانی، تصحیح عبدالرسولی

تا: حرف ربط ساده برای توقیت

تابگفتاری پر باریکی نخلی چون بفع آئی پر خار مغیلانی

ناصر خسرو، ص ۵۲۹ امثال و حکم دهخدا

در معر که تا یک گام پیش بتوانی نهادن، يك گام باز پس منه

باب بیستم قابوسنامه

تو تا بر نشستی بزین پلنگ نهنگ از دم آسود و شیران ز چنگ

ص ۱۱۷۷ ج ۵ شاهنامه، چاپ پروخیم

تا آنکه : شبه حرف پیوند برای توقیت

چون احوال مابشید از دستگرد باز گشت و بر سر پل جموکیان

بنشست تا آنکه ما برسیدیم .

ص ۱۴۶ سفرنامه ناصر خسرو، چاپ برلین

چندانکه : شبه حرف پیوند قیدی

یارب زیاد فتنه نگهدار خاك پارس

چندانكه خاك را بود و باد را بقا

دیباچه گلستان سعدی

بصورت: چندان ... که نیز بکار میرود :

چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان

کاید بجاوله سرو صنوبر خرام ما

حافظ

بصورت: چندانکه، نیز دیده شده است، یعنی همینکه و تا

چندانك جهود اثر ماندگی در مغ مشاهده کرد، اشتر به عجل

براند .

ص ۱۹ جوامع الحکایات عوفی، تصحیح دکتر معین

چون: حرف ربط ساده برای توقیت و مخفف آن « چو »

چون ببینی محرمی گو سرجان گل ببینی نعره زن چون بلبلان

ص ۱۱۵۷ دفتر ششم مثنوی، چاپ بروخیم

چو بگذشت پیکان بر انگشت او گذر کرد بر مهره پشت او

ص ۲۶۱۷ ج ۸ شاهنامه، چاپ بروخیم

چونکه: حرف ربط مرکب برای توقیت

گرم شود شخص چونکه تافته گردد

تافته زین شد هوای تافته ایدون

ص ۳۵۴ دیوان ناصر خسرو

چه: حرف ربط بمعنی چون
چه شیت بحد بلاغت رسید و گاه رفتن آدم آمد ، دست شیت
بگرفت و او را نزدیک حوض اعظم برد.

ص ۴۱ تاریخ سیستان ، تصحیح بهار

حالی که: شبه حرف ربط قیدی
حالی که از این معامله باز آمد ، یکی از دوستان گفت.

دیباچه گلستان سعدی

درحالی که: شبه ربط قیدی
درحالی که ملک را پروای او نبود حال بگفتند

ص ۲۷ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

راست که: شبه حرف ربط قیدی، بمعنی همینکه ، تا
راست که از بغلان برفت و بدشمن نزدیکتر شد، احتیاط یله کردند
و دست بغارت بر گشادند .

ص ۶۵۰ تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر فیاض

زان پیشتر که: شبه حرف ربط قیدی
نیکبختان بحکایت و امثال پیشینیان پند گیرند ، زان پیشتر که
پسینیان بواقعه او مثل زنند .

ص ۲۰۲ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

زانکه که: شبه حرف ربط قیدی

زانگه که ترا بر من مسکین نظر است

آثارم از آفتاب مشهور تر است

دیباچه گلستان

ز پیش آنکه: شبه حرف ربط قیدی

ز پیش آنکه ترا بر نهد بطاق جهان

توبرنه او را، ای پور، مردوار به تل

ص ۲۴۸ دیوان ناصر خسرو

سپس آنکه: شبه حرف ربط قیدی

عبدوس باز گشت، سپس آنکه کنیز کان باوی بیبار امیده بودند و

روز شد و امیر باردار

ص ۲۳۵ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

کجا: شبه حرف ربط قیدی برای توقیت

یکی داستان زد بر این نره شیر

کجا کرده بدبچه از شیر، سیر

که گر من ترا خون دل داد می

سپاس ایچ بر سرت ز نهاد می

ص ۱۳۴ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

کنون که: شبه حرف ربط قیدی

کنون که چشمه قندست لعل نوشینت

سخن بگوی و ز طوطی شکر در یغ مدار

ص ۱۶۷ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

که: حرف ربط برای توقیت بمعنی آنگاه که

و آلتونش با بنده چند نکته بگفته است در راه که میرانندیم

ص ۸۷ تاریخ بیهقی ، تصحیح دکتر فیاض

چون شد بقیاس هفت ساله آورد بنفشه گرد لاله

کز هفت بده رسید سالش افسانه خلق شد جمالش

ص ۶۰ لیلی و مجنون نظامی ، تصحیح وحید

یکی از ملوک عرب رنجور بود در حالت پیری و امید زندگانی
قطع کرده که سواری از در درآمد و بشارت داد

ص ۲۴ گلستان سعدی ، تصحیح فروغی

مادام که: شبه حرف ربط قیدی

مادام که تو در بند آن باشی که چه خورم که حلقم را خوش آید ...
از توحید حق نیاید .

ص ۶۰ مجالس سعدی ، تصحیح فروغی

هر آنکه کجا: شبه حرف ربط قیدی

من و آشنا اندر آن جام باده از آن پس که افتادم این آشنایی
هر آنکه کجا آورد پارسیها نماند همی باکسی پارسانی

زینبی علوی ، ص ۴۵۶ تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر صفا

هر آنکه که: شبه حرف ربط قیدی و مخفف آن «هر که که»

هر آنکه کت آید بید دسترس زیزدان بترس و مکن بد بکس

ص ۲۷۸ ج ۱ شاهنامه ، چاپ بروخیم

هر گه که نه‌د بنده جبین پیش تو بر خاک

تفضیل نه‌د بر همه اندام جبین را

ص ۷ دیوان معزی، تصحیح اقبال

هنوز ... که: شبه حرف ربط قیدی

رسول علیه السلام گفت: این طایفه را طریقیست که تا اشتهای غالب

نشود، نخورند و هنوز اشتهای باقی بود که دست از طعام بردارند

ص ۹۰ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

۴- قید شرط :

اگر: حرف ربط برای شرط مخفف آن «ار»

پس اگر پادشاه باشی و پیر باشی زنهار باین معنی (عاشق شدن به

پیری) اندیشه نکنی .

باب ۱۴ قابوسنامه

اگر چنانکه: شبه حرف ربط بمعنی اگر

و گر چنانکه در آن حضرتت نباشد بار

برای دیده‌بیاور غباری از در دوست

ص ۲۴۳ دیوان حافظ

اگر چون: حرف ربط مرکب

اگر چون نمایم نگردي تورام بدادار دارنده کوراست کام

که سوزم بآتش تن خویش را کنم شاد جان بداندیش را

ص ۲۴۹۶ ج ۸ شاهنامه، چاپ بروخیم

اگر زانکه: شبه حرف ربط برای شرط و مخفف آن «ارز زانکه» و «اگر زانکه.»

اگر زانکه بشناختم شاه را شناسد بشب هر کسی ماه را
ص ۳۱۹ شرفنامه نظامی، تصحیح وحید

دل رفت و صبر و دانش ما مانده ایم و جانی
ورز زانکه غم غم تست آن نیز هم سر آید
ص ۱۵۲ غزلیات سعدی، تصحیح فروغی

گر زانکه جرم کردم کاین دل بتو سپردم
خواهم که دل بر تست بازش بمن سپاری
ص ۸۴ دیوان منوچهری، تصحیح دبیر سیاقی

اگر که: حرف ربط مرکب برای شرط
همان کین هر مزکنم خواستار اگر کاندر ایران منم شهریار
ص ۱۶۹۳ ج ۹ شاهنامه، چاپ بروخیم

تا: حرف ربط برای شرط
تا مرد خرد کور و کر نباشد از کار فلک بیخبر نباشد
ص ۱۴۱ دیوان ناصر خسرو

که: حرف ربط بمعنی اگر
از دست چرا هشت سر زلف تو حافظ؟

تقدیر چنین بود چه کردی که نهشتی
ص ۳۰۳ دیوان حافظ

گرایدونکه : شبه حرف ربط برای شرط و مخفف آن

« ارایدونك »

گرایدونکه فرمان شاه این بود از آن پس مرا رفتن آئین بود

س ۵۳۳ ج ۳ شاهنامه ، چاپ بروخیم

آنگه بمثل سفال بودم و اکنون به یقین زرعیارم

برخیز و بیازمای ارایدونك بر قول نداری استوارم

س ۳۷۸ دیوان ناصر خسرو

بصورت « ارایدون کجا » نیز بکار رفته :

ورایدون کجا داور آسمان بشمشیر بر ماسر آرد زمان

ز بخش جهان آفرین بیش و کم نباشد ، مپیمای بر خیره دم

س ۹۲۷ ج ۴ شاهنامه ، چاپ بروخیم

۵- قید مقایسه و روش :

آنچنان چون : شبه حرف ربط برای مقایسه

مر ترا جویدهمی خوبی و زیب آنچنان چون توجه جویدنشیب

رودکی س ۱۰ امثال و حکم دهخدا

ایدون که : شبه حرف ربط برای مقایسه ، بصورت « همیدون که » نیز بکار

رفته است

گل بگل و شاخ بشاخ از شتاب میشدم ایدون که شود نشأ آب

س ۵۳ مخزن الاسرار نظامی ، تصحیح وحید

بعد از خدای هر چه تصور کنی بعقل

ناچارش آخریست همیدون که اولی

ص ۷۹ قصائد سعدی، تصحیح فروغی

تا: حرف ربط بمعنی چنانکه

یعنی خبر دادن رسول علیه السلام او را بکشتن حسن بزهر و کشتن حسین به تیغ، حق تعالی ایشان را ثمرات خواند برای آنکه میوه دل رسول و قره عین او بودند، تا در خبرست که یکی را بر این ران نشاندی و یکی را بر آن.

ص ۲۴۰ تفسیر ابوالفتح رازی، چاپ سال ۱۳۲۲ قمری

چنانچون: شبه حرف ربط قیدی بمعنی چنانکه

چنانچون بینی اندر آینه روی بدو نیک جهان چشم چنان دید

ص ۱۰۵ دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح یاسمی

چنانچه: شبه حرف ربط قیدی بمعنی چنانکه

ابلیس گفت: .. هر که از این درخت بخورد جاودانه اندر بماند، چنانچه خدای، عزوجل، در قرآن یاد کرد دست (ذکر بیرون آمدن آدم و حوا از بهشت، ترجمه طبری نسخه کتابخانه ملک)

چنانکه: شبه حرف ربط قیدی برای مقایسه

نه صورتی است مزخرف عبارت سعدی

چنانکه بر در گرما به می کند نقاش

ص ۱۳۰ قصاید سعدی، تصحیح فروغی

بصورت: چنان ... کہ، نیز بکار رفته است

به پیروزی دادگر يك خدای بایران چنان آمدم باز جای
که مارا بهر جای دشمن نماند به بتخانه هادر برهمن نماند

ص ۱۶۷۲ ج ۶ شاهنامه، چاپ بروخیم

چنین چون: شبه حرف ربط قیدی

بیاورد گسستم درع نبرد بپوشید بیژن بکردار گرد
بسوی سبد کوه بنهاد روی چنین چون بود مردم کینه جوی

ص ۸۱۸ ج ۳ شاهنامه، چاپ بروخیم

چنین که: شبه حرف ربط قیدی

و هم در صحاح است که عایشه روایت می کند که من کودک بودم
ولعبت بیاراستمی چنین که عادت دختران است .

ص ۴۳۵ کیمیای سعادت، تصحیح آرام، چاپ سال ۱۳۱۹

چو: حرف ربط ساده بمعنی چنانکه

بپوشید قارن سلیح نبرد چو بایست کار سپه راست کرد

ص ۲۶۲ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

چو ... چنان: شبه حرف ربط

درختی که خردك بود باغبان بگرداند اورا چو خواهد چنان

ابوشکور بلخی، ص ۱۲۴۷، ج ۳ آثار و احوال رودکی

چونان که: شبه حرف ربط

بندیش که شد ملک سلیمان و سلیمان

چونانکه سکندر شد باملك سکندر

ص ۱۷۲ دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

زان سان که: شبه حرف ربط مخفف از آن سان که

یارب این آتش که بر جان منست

سردکن زان سان که کردی برخلیل

ص ۲۰۹ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

که: حرف ربط ساده بمعنی چنانکه

این وردان خدایه بمرد وقتیه بخارا را بگرفت و چندبار او را از

این ولایت بیرون کرد که گریخته بسیستان رفت

ص ۸ تاریخ بخارا، تصحیح مدرس رضوی

هرچه: شبه حرف ربط قیدی

هرچه در علم و فضل من بفزود همچنانم ز جاه و مال بکاست

ص ۵۱ دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح باسمی

همچنان چون: شبه حرف ربط قیدی

تن ترا گورست بیشک، همچنان چون وعده کرد

روزی از گورت برون آرد خدای دادگر

ص ۱۶۴ دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

همچنان که: شبه حرف ربط است بصورت «همچنان . . . که»

و «چنان هم که» نیز بکار میرود:

سوار شهرست بتزدیکی بلغار و اندروی غازیانند همچنانکه
بلغاریانند .

ص ۱۱ حدود العالم، تصحیح سید جلال تهرانی
امروز چون کارش بدین درجه رسید که پوشیده نیست، میخواهی
که ترا گردن نهد و همچنان باشد که اول بود .

ص ۱۴۰ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض
اگر دادگر باشی ای شهریار ز توماندی در جهان یادگار
چنان هم که از شاه نوشین روان که او خاک شد نام دارد جوان
ص ۸۲۵۴۱ ج ۸ شاهنامه، چاپ بروخیم

همچون که: حرف ربط مرکب
دهر پر عییم همچون که تو بگزیدی
گر مرا تن چو تو پر عیب و عوارستی
ص ۴۹۲ دیوان ناصر خسرو، تصحیح تقوی

۶- قید نتیجه:

تا: حرف ربط ساده
و غازی خدمتی سخت پسندیده کرد این سلطان را بنشابور، تا این
درجه بزرگ یافت

ص ۲۳۳ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

کجا: شبه حرف ربط بمعنی تا
سرمایه کرد آهن آب گون کز آن سنگ خارا کشیدش برون

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد کجاست و تیراره و تیشه کرد

ص ۱۸ ج ۱ شاهنامه، چاپ بروخیم

که: حرف ربط بمعنی در نتیجه

از دل تنگ گنه کار بر آرم آهی

کاش اندر گنه آدم و حوا فکنم

ص ۲۳۶ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

۷- قید قصد و غایت

تا: حرف ربط ساده برای بیان مقصود و غایت

چنان بد که روزی زواره برفت بنخجیر گوران خرامید تفت
یکی ترك تا باشدش رهنمای به پیش اندر افکند و آمد بجای

ص ۷۰۵ ج ۲ شاهنامه، چاپ بروخیم

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

بر در دوست نشینم و مرادی طلبیم

ص ۲۵۴ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

که: حرف ربط ساده برای بیان مقصود و غایت

بد بخت کسی که سر بتابد زین در، که دری دگر بیاید

ص ۸۹ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

بدین نامه چون دست کردم دراز یکی مهتری بود گردن فزاز

.....

مرا گفت کز من چه آید همی که جانت سخن بر گرا بد همی

ص ۱۰ ج ۱ شاهنامه، طبع برو

۸- قید مقدار و کمیت

چندانکه: شبه حرف پیوند قیدی

همین بدره و باژوساو فرستیم چندانکه داریم تاو

ص ۲۴۶۴ ج ۸ شاهنامه، چاپ بروخیم

بیش از آن... که، کمتر از آن... که:

زاهدی مهمان پادشاهی بود، چون بطعام برخاستند کمتر از آن

خورد که ارادت او بود و چون بنماز برخاستند بیش از آن کرد که

عادت او

ص ۵۷ گلستان سعدی، تصحیح فروغی

هرچند: شبه حرف ربط قیدی

ملك محمود وزیر را گفت: این مردك (مراد فردوسی) مرا بتعریض

دروغ زن خواند

وزیرش گفت: بیاید کشت، هرچند طلب کردند، نیافتند.

ص ۸ تاریخ سیستان، تصحیح بهار

هرچندانکه: شبه حرف ربط قیدی

شاخ هرچندانکه بینی نور دارد برجین

راغ هرچندانکه بینی حور دارد درکنار

غضایری ص ۴۸۴ تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا

یه
در چه: شبه پیوند قیدی

هرچه در علم و فضل من بفزود

همچنانم ز جاه و مال بکاست

ص ۵۱ دیوان مسعود سعد سلمان، تصحیح یاسمی

هرقدر که : شبه پیوند قیدی

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

هرقدر ای دل که توانی بکوش

ص ۱۹۲ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

۹- قیدمکان .

جائی که: شبه پیوند قیدی

جائی که یار ما بشکر خنده دم زند

ای پسته کیستی تو خدا را، دگر مخند

ص ۱۲۲ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

کجا: شبه پیوند قیدی

کجا ز فضل ملك زادگان سخن گویند

امیر عالم عادل بود سر دیوان

کجا ز عیب ملوک زمانه یسار کنند

بری بود ز نقایص چو خالق سبحان

ص ۲۷۴ دیوان فرخی، تصحیح دبیر سیاقی

هرجا: شبه پیوند قیدی

هرجا گلست ، خارست

ص ۵۰۲ گلستان، بکوش نگارنده

هر کجا: شبه پیوند قیدی

هر کجا یابی تو خون برخاکها

پی بری باشد یقین از چشم ما

ص ۲۱۳ دفتر دوم مثنوی، چاپ خاور

۱۰- مبین و مفسر :

تا: حرف ربط ساده برای تبیین و تفسیر

سر و بالائی بصحرا میرود رفتنش بین تاجه زیبا میرود

ص ۱۴۲ غزلیات سعدی، تصحیح فروغی

پس درنگر در این جهان تازینت وی را ببینی از نبات و حیوان و

خورشها و پوششها و انواع خوبی

باب دوم قابوسنامه

که: حرف پیوند ساده برای تبیین و تفسیر

ترا ببینم و خواهم که خاک پای تو باشم

مرا ببینی و چون باد بگذری که ندیدم

ص ۲۵۹ غزلیات سعدی ، تصحیح فروغی

سوی من لب چه میگری که مگوی

لسب لعلی گزیده ام که مپرس

ص ۸۲ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

یعنی : شبه پیوند بمعنی که :

شیادی گیسوان یافت یعنی علویست و با قافله حجاز شهری در آمد
که از حج همی آیم و قصیده ای پیش ملک برد که من گفته ام.

ص ۱۲۷ گلستان سعدی، بکوشش نگارنده

یعنی که : شبه حرف ربط بمعنی که برای تبیین و تفسیر

کای آنکه ترا ز من جدا کرد

مأخوذ مباد جز بدین درد

صیاد تو روز خوش مبیناد

یعنی که بهروز من نشیناد

ص ۱۳۶ لیلی و معجون نظامی، تصحیح وحید

اعنی که، گاه بجای «یعنی که» بکار رفته است .

حدس حرکتی باشد که نفس را بود در آراء صایب اعنی که
سرعت انتقالی بود از معلوم بمجهول

ص ۱۰۶ چهارمقاله عروضی، با تصحیح مجدد دکتر معین

۱۱ - جمله تابع مؤول باسم و در حکم یکی از اجزای

جمله اصلی :

۱- مؤول بمسندالیه :

در این صورت جمله تابع با حرف «که» به جمله اصلی می پیوندد
گرش بینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را

ص ۳ غزلیات سعدی ، تصحیح فروغی

که ملامت کنی زلیخارا (جمله تابع) یعنی ملامت کردن زلیخا،
روا بود (جمله اصلی)

محالست که هنرمندان بمیرند

ص ۵۶ گلستان سعدی، بکوشش نگارنده

که هنرمندان بمیرند (جمله تابع) یعنی مردن هنرمندان، محالست
(جمله اصلی)

محالست که باحسن طلعت او گرد مناهی گردد

ص ۴۹۷ گلستان، بکوشش نگارنده

که باحسن طلعت او گرد مناهی گردد (جمله تابع) یعنی گرد مناهی
گشتن او محالست (جمله اصلی)

زهشیار عاقل نزید که دست ز ند در گریبان نادان مست

ص ۱۳۴ بوستان سعدی، تصحیح فروغی

که دست ز ند در گریبان.. (جمله تابع) یعنی دست در گریبان
نادان مست زدن، از هشیار عاقل نزید (جمله اصلی):

۲- مؤول بمفعول :

در این حال جمله تابع باحروف ربط ساده «تا، که» به جمله اصلی

می پیوندد.

جمله گفت مردی اورا از میان ما بسر کوه برد و می دیدم تا شکم
او پاره کرد و ندانم تانیز چه کرد .

ص ۲۷ تاریخ سیستان، تصحیح بهار

جنازه فردوسی بدروازه‌زنان بیرون همی بردند؛ در آن حال مذکری بود در طبران، تعصب کرد و گفت : من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند .

ص ۵۵ چهارمقاله نظامی عروضی، با تصحیح مجدد دکتر معین

گفتم که بر خیالت راه نظر بینم
گفتا که شبرواست او از راه دیگر آید
گفتم زمان عشرت دیدی که چون سر آمد
گفتا مگوی با کس تا وقت آن در آید

ص ۱۵۷ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی

۱۲- جمله تابع مؤول بصفة یا مضاف الیه است برای یکی
از اجزای جمله اصلی

ضمیرهای موصولی «که، چه» جمله ای را که پس از این دو ضمیر
ربطی قرار داد و آن را جمله صله مینامند، بجملة اصلی می پیوندد. جمله
صله در حکم صفت یا مضاف الیه یا متمم یکی از اجزای جمله اصلی
محسوب میشود :

اینک چند مثال :

نگر چه پراگنی زان خورد بایدت
که جم خورده است از آن کو خود پرا گند

ص ۱۱۱ دیوان ناصر خسرو

(از آن) کو خود پراگند : جمله تابع مؤول ب صفت ، یعنی از تخم
پراگنده خود .

این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت
اجر صبر است که در کلبه احزان کردم
ص ۲۱۸ دیوان حافظ ، تصحیح قزوینی

یعنی این نوازش پیرانه سر
درد عشقی کشیده ام که مپرس زهر هجری کشیده ام که مپرس
ص ۱۸۳ دیوان حافظ ، تصحیح قزوینی
یعنی درد عشق ناپرسیدنی و ناگفتنی و زهر هجری که در خور
پرسش نیست .

سزدگربری بنده ای را گلو که آید خداوندیش آرزو
باب سوم قابوس نامه

یعنی بنده آرزومند خداوندی ، چند مثال دیگر :
آنچه حق آموخت مرزنبور را
آن نباشد شیر را و گور را
ص ۲۳ دفتر اول مثنوی ، چاپ خاور

آنچه آندم از لب صدیق جست
گر بگویم گم کنی تو پا و دست
ص ۳۶۷ دفتر ششم مثنوی چاپ خاور
حق تعالی در کتاب مجید از قطع رحم نهی کرده است ... و این

چه تو گفתי مناقض آنست

ص ۲۲۸ گلستان بکوشش نگارنده

گفتم : مناسب حال منست این چه گفתי

ص ۳۸۲ گلستان، بکوشش نگارنده

و او باش پیاده درماندند میان جویها و درها و حسن گفت: دهید
وحشمتی بزرگ افکنید بکشتن بسیار که کنید

ص ۴۰ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیاض

۱۳- جمله معترضه

گاه جمله تابع مؤول بقید یا اسم یا صفت نیست بلکه بیشتر
برای آفرین یا نفرین بکار میرود ، حرف ربط در این مورد «که» است.
اینک چند مثال :

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد

که رحمت بر آن تربت پاک باد

میا زار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

ص ۸۲ بوستان سعدی، تصحیح فروغی

دی بامداد عید که بر صد روزگار

هر روز عید باد بتائید کردگار

بر عادت از و ثاق بصحرا برون شدیم

بایک دو آشنا هم از ابنای روزگار

ص ۵۷ دیوان انوری، تصحیح مدرس رضوی

دی پیر میفروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم و دل پیر زیاد
حافظ گرت ز پند حکمیان ملالت است
کوته کنیم قصه که عمرت دراز باد
ص ۶۹ دیوان حافظ، تصحیح قزوینی
پایان-

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تعریف حرف پیوند	۱
الف - ساختمان حروف پیوند (۱ - حرف پیوند ساده ۲ - حرف پیوند مرکب ۳ - شبه حرف پیوند - چه و که ضمائر ربطی ۶	۶
ب - تقسیم حروف پیوند از نظر عمل و معنی : قسم اول پیوند عطفی	
قسم دوم پیوند تابعی	۱۰
قسم اول : پیوند عطفی	
تعریف حرف پیوند عطفی یا حرف عطف	۱۱
جدول تقسیم پیوندهای عطفی از نظر عمل و معنی	۱۳
۱- جمع	۱۴
۲- وصل و تلخیص	۱۸

۱۹	۳- فوریت و عدم تراخی
۲۰	۴- حال
۲۱	۵ - استیناف
۲۲	۶- اباحه
۲۲	۷- تخییر
۲۴	۸- تردد و شك
۲۵	۹- تسویه
۲۶	۱۰- استدراك
۳۰	۱۱- اضراب
۳۰	۱۲- استنباط
۳۱	۱۳- ترتیب و تعقیب و ترتیب و تراخی

قسم دوم: پیوند تابعی

۳۲	تعریف پیوند تابعی
	جدول تقسیم پیوندها و شبه پیوندهای تابعی از نظر حالت جمله تابع
۳۷	به جمله اصلی
۴۰	۱- قید استدراك
۴۴	۲- قید تعلیل
۵۰	۳- قید زمان
۵۸	۴- قید شرط
۶۰	۵- قید مقایسه و روش

- ۶- قید نتیجه ۶۴
- ۷- قید قصد و غایت ۶۵
- ۸- قید مقدار و کمیت ۶۶
- ۹- قید مکان ۶۷
- ۱۰- مبین و مفسر ۶۸
- ۱۱- مؤول باسم (مسند الیه، مفعول) ۶۹
- ۱۲- مؤول بصف یا مضاف الیه ۷۱
- ۱۳- معترضه ۷۳

تصحیح: «ایدونکه» درص ۸ س ۱۷ غلط است و صحیح آن «که»